



پسرک و وروجک

• تصویرگر: ویدا کریمی

پسر کوچولو چندین بار بادکنک زرد را انداخت بالا و دوباره گرفت. این دفعه محکم به بادکنک زد. بادکنک هم وروجک شد و رفت توی باغچه. پسر پرید به طرف بادکنک، اما نوک پایش به لبه‌ی باغچه گیر کرد و تالاپ افتاد. مادر دوید توی حیاط. کوچولوش را بغل کرد و بوسید. پسرک با گریه گفت: «ای باغچه‌ی بد، چرا پایم را زخم کردی؟» مادر خنده‌ی ریزی کرد و گفت: «باغچه، بد، پا، پریدن.»

پسرک همین‌طور که کلمات مادر را می‌شنید، دوباره باغچه، لبه‌ی باغچه و بادکنک را نگاه کرد و فکر کرد. بعد هم وسط گریه‌اش خندید.

به نظر شما پسر کوچولو چه فکری کرد؟ به نظر من از خودش پرسید، واقعاً باغچه بد است؟ مگر باغچه‌ها هم خوب و بد دارند؟

پسر از فکری که کرده بود خنده‌اش گرفت. وقتی درد پایش کمتر شد، وروجک زرد را برداشت. نوک دمپایی‌اش را نگاه کرد. باغچه و لبه‌ی آن را دوباره دید. باز هم فکری کرد.

به نظر تو، پسرک این بار که می‌دود تا وروجک را بگیرد، با دفعه‌ی

قبلش چه فرقی کرده است؟ راستی، شما تا حالا

چند بار زمین خورده‌اید؟ احتمالاً می‌گویید

خیلی. دفعه‌ی بعد که زمین بخورید،

چه کار می‌کنید؟

نفیسه نجفی قدسی

